

فصل اول

فهرست عناوین فصل اول

✕ واژه ولایت

✕ انواع ولایت

✕ ولایت بر اساس جهان بینی اسلام

✕ جهان بینی اسلام

✕ ولایت (تکوینی و تشریعی) الهی

✕ ولایت خداوند چگونه عملی می شود

✕ قوانین حاکم بر جامعه

﴿ قوانین ثابت

﴿ قوانین متغیر

﴿ وحی در بیان قانون

✕ تعیین ولی امر از جانب خداوند

﴿ ولایت پیامبران

﴿ مقدم بودن ولایت خداوند و رسول بر ولایت مردم از نظر قرآن

للإمام معصوم

للإمام فقيه

واژه ولایت

یکی از پر استعمال ترین واژه ها در قرآن و حدیث واژه ولایت و مشتقات دیگر آنست، چون ولی، اولیاء، والی، موالی، تولی و ... ولایت به معنی سرپرستی و تصدی امر است که در مورد شیء یا اشیاء شخص یا اشخاص تحقق می یابد و معانی دیگری هم چون دوستی و نصرت دارد که آنها نیز بی مناسبت با معنای تصدی نیستند. ولایت بر شیء مانند ولایت بر اموال موقوفه برای متولی وقف و بر شخص چون ولایت پدر یا جد منسبت به طفل و بر اشخاص چون ولایت ولی مسلمین که بر افراد جامعه دارد، در همه این موارد شخص ولی یک نوع تصدی و سرپرستی بر اموال و نفوس دارد و زمام امر آن شیء و یا شخص و یا اشخاص در دست او است و به همین جهت به شهر و شهرها و ولایات گفته میشود، چون شهر مکان و محلی بود برای والی و اعمال ولایت.

بنابراین مفهوم ولایت «در رابطه با جامعه» همان حکومت و زمامداری است و شخص حاکم را ولی مسلمین یا ولی امر می نامند یعنی کسیکه زمام امور مسلمین در دست اوست و شاید سر اینکه در فرهنگ اسلامی واژه ولایت و امامت و امام بیش از سایر واژه ها در مورد حکومت بکار رفته است اینست که حکومت در اسلام یک نوع سرپرستی و مسئولیت است، رهبری و الگو قرار گرفتن برای امت است، رابطه ولی و امام با مردم رابطه پدر و فرزند است و همانگونه که یک پدر بر مصالح فرزندان و علاقه ای که بکمال و سعادت آنها دارد با جدیت کامل در امور آنان تلاش می کند و هدفی جز سعادت آنان ندارد ولی مسلمین هم سرپرستی پدر گونه ای برای جامعه اسلامی دارد و برای مصالح و سعادت مند شدن جامعه کوشش می کند و همانطوریکه یک راهنما و رهبر الگوئی برای انسانها می شود و هدفی جز رساندن آنان بارزشهای والای انسانی ندارد حاکم و زمامدار اسلام هم جز امامی برای امت و

رهبری برای رساندن آنها بارزشهای انسانی نیست پس انتخاب این دو واژه بیش از واژه های دیگر به جهت تناسبی است که این دو با نحوه و شکل و هدف حکومت در اسلام دارند.

انواع ولایت

در اسلام به چند نوع ولایت برخورد می کنیم که عمده آنها موارد زیر است:

۱. ولایت الله

۲. ولایت رسول الله

۳. ولایت امام

۴. ولایت فقیه

ولایت فقیه از ولایت امام و ولایت امام از ولایت رسول و ولایت رسول از ولایت الله سرچشمه می گیرد و به تعبیر دیگر این سه نوع از ولایت الله ناشی می شوند. پس اساس ولایت و حکومت در اسلام ولایت الله است یعنی در نظام مکتبی اسلام حکومت از آن خدا است و ولایت و حکومت های دیگر از او ناشی شده و جلوه ای از ولایت الله محسوب می گردند ، ولایتنا ولایه الله التي لم یبعث نبیاً قط الا بها این مطلب مضمون حدیثی است از امام صادق علیه السلام که فرمود : (ولایت ما ولایت خدا است آن ولایتی که هیچ پیامبری مبعوث نشد مگر بهمان ولایت)

ولایت بر اساس جهان بینی اسلام

حکومتها و نظام ها به دو نوع مکتبی و غیر مکتبی تقسیم می گردند ، حکومتهای مکتبی رابطه مستقیمی با جهان بینی آن مکتب دارند زیرا هر مکتبی چه فلسفی و چه دینی ، متکی بر جهان بینی است و تکیه گاه و زیر بنای فکری هر مکتب ، نوع برداشت و توجیهی است که آن مکتب از هستی و جهان دارد و تمام قوانین و وظایف و

دستوراتی که مکتب‌ها به جامعه عرضه می‌دارند و نظامی که ضامن اجرای آن قوانین است همه نتایج جهان بینی و انسان شناسی و تلقی خاصی است که هر مکتب از جهان واقعیت دارد. برخلاف حکومت‌های غیر مکتبی که هیچ نوع بستگی بمسائل جهان بینی و شناخت هستی ندارند.

مارکسیسم که جهان را بر اساس «ماتریالیسم دیالکتیک» تفسیر و توجیه می‌کند و تمام پدیده‌ها و حوادث تاریخی را با همان اصول توجیه می‌کند و زیر بنای همه تحولات و حوادث اجتماعی را تغییر در ابزار تولید می‌داند قهراً نظامی بر اساس این نوع از جهان بینی و فلسفه اجتماعی دارد باید و نبایدهائی متناسب با انسانی که تنها دارای بعد مادی است بجهان عرضه می‌دارد.

برای شناخت نظام اسلام هم قبل از هر چیز ضرورت دارد که جهان بینی و نوع تلقی اسلام را از انسان در نظر بگیریم تا نقطه نظرهای اسلام در نوع حکومتی که دارد مشخص شود و مشکل پاره‌ای از ابهامات که مولود عدم توجه به رابطه نظام و نوع جهان بینی است حل گردد.

جهان بینی اسلامی

منظور از این بحث مطرح ساختن جهان بینی اسلام نیست بلکه تنها منظور اشاره مختصری به مسائل کلی جهان بینی در اسلام است تا زیر بنای فکری و اعتقادی حکومت اسلامی روشن شود. جهان آفرینش عبث و بیهوده نیست و خداوند حکیم آن را بی هدف نیافریده است جهان هدف و مقصودی دارد زیرا اعمال و افعال خالق جهان همه بر مبنای حکمت است و کار بی هدف از او هرگز سر نمی‌زند. جهان بر اساس سنتهای الهی بسوی هدف معین خویش در حرکت است و هر آن و هر لحظه از فیض وجود بهره می‌گیرد و به حرکت خویش ادامه می‌دهد.

انسان نیز عضوی از این جهان هدفدار است او موجودی سرگردان نیست که او را در جهان رها کرده باشند که نه هدفی را دنبال کند و نه جهت و مقصدی برای او مشخص شده باشد. انسان فردی از اعضای خانواده هستی است که

در آن زندگی می کند تا با اختیار خویش خود را با جهان هستی هماهنگ سازد و در مسیر هدف و تکامل قرار دهد.

همه موجودات جهان بر اساس سنتهای الهی حرکت خویش را در این جهان انجام می دهند و مسیر معین هدایت را می پیمایند و انسان در این میانه تنها موجودی است که باید مسیر خویش را برگزیند و در انتخاب راه و جهت زندگی خویش آزاد است.

به بیان دیگر نظام آفرینش بر اساس قوانین تکوینی به حرکت خود در جهتی که خداوند معین کرده است ادامه می دهد. ولی انسان در این میانه مختار است و به او امکان داده اند که به خواست خویش زندگی را بر آن پایه تنظیم کند و بندگی خدا را برگزیند و با پیروی فرامین و دستورات الهی راه خود را در جهت تکامل پیماید. «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا عبادت کنند. عبادت و پرستش خدا محدود به نماز و روزه و ... نیست بلکه عبادت همه زندگی انسان و جوانب حیات را در بر می گیرد. عابد و بنده خدا آن کسی است که خویش را در اختیار حق قرار دهد و آنچه او فرمان دهد اجرا کند و از آنچه نهی کند باز ایستد.

عبادت در تمام زندگی و مسائل آن چه اقتصادی و چه نظامی و سیاسی و فرهنگی و ... جریان دارد و باید در همه چیز و همه جا تسلیم خدا و گوش به فرمان او بود. اکنون اگر انسان بخواهد در راه خدا و تکامل خویش گام زند باید بر اساس بندگی خدا و دستورات او باشد و لازم است که خداوند این راه و مسیر را به او نشان داده و او را به آن هدایت کند، چون انسان به راه آشنا نیست و از هدف نیز آگاهی ندارد و سود و زیان خویش را نمی شناسد. «قال ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدی» گفت پروردگار ما آن کسی است که هر چیز را وجود بخشیده و سپس هدایت کرده است.

خداوند همه موجودات را هدایت کرده و رهنمون شده است و انسان را در این میان به هدایت مخصوص خویش با فرستادن پیامبران برتری داده و راه را به او نمایانده و در انتخاب ان آزادش گذاشته است. «اناهدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» ما راه حق و باطل را به انسان نشان داده ایم خواه شکر گزارد یا کفران ورزد.

ولایت (تکوینی و تشریحی) الهی

بر اساس این نوع از جهان بینی جامعه باید تحت ولایت الله قرار گیرد و هر نوع ولایت و سرپرستی غیر از ولایت خدا نفی و مردود شود، زیرا همانطور که همه موجودات تحت سرپرستی خداوند به سیر و حرکت خود ادامه می دهند انسان هم از این قانون کلی و سنت الهی مستثنی نیست و باید در ولایت خدا قرار گیرد تا سیر و حرکتش با نظام کلی جهان هماهنگ باشد. انسان جزئی از جهان هستی است و اگر این حقیقت را پذیرفتیم که جهان با ولایت و تدبیر خداوند برپا است ناچار باید انسان هم از قانون کلی جهان تبعیت کند و تنها ولایت خداوند را بپذیرد با این فرق که موجودات دیگر بطور طبیعی و تکوینی و بدون اختیار مشمول ولایت و تدبیر خداوند هستند ولی انسان در این بعد با آزادی و انتخاب این سرپرستی و ولایت را می پذیرد، این نوع ولایت که حکومت قانون ایت ولایت تشریحی نام دارد و لذا در قرآن با واژه اخذ یعنی گفتن همراه شده است تا روشن شود که نیاز به پذیرش و انتخاب دارد و این جامعه است که باید خود را، از حکومت طاغوتها رهائی دهد و ولایت خداوند را بپذیرد تا به نور و رشد و کمال مطلوب نائل گردد در قران در آیات زیادی هر گونه ولایتی غیر ولایت الله نفی شده است که از جمله آنها آیات زیر است: «قل اغیر الله اتخذوتنا فاطر السموات و الارض» بگو آیا غیر از خدا را ولی خود قرار دهم ، خدائیکه پدید آورنده آسمان و زمین است.

در این آیه ولایت تشریحی خداوند بر جامعه بر ولایت تکوینی او یعنی آفرینش زمین و آسمان متکی شده است و چنین استفاده می شود که تنها او که پدید آورنده آسمان و زمین است سزاوار حکومت و سرپرستی انسان است. «ام

اتخذوا من دونه اولياء الله هو الولي و هو يحيى الموتى و هو على كل شىء قدير» آيا غير از خدا برای خود سرپرستانی قرار دادند و حال آنکه تنها او ولی و سرپرست است و هم او است که مردگان را زنده می کند و بر هر چیزی قادر و توانا است.

این آیه نیز زیر بنای ولایت خداوند را بر انسان مسئله زنده کردن مردگان و قدرت او بر هر چیز قرار داده است. «مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت اتخذت بيتاً و ان اوهن البيوت لبیت العنكبوت» مثال آنانکه قرار دادند و گفتند غیر از خدا اولیائی (سرپرستانی) را مثل عنكبوت است که خانه ای برای خود انتخاب می کند و بدرستیکه سست ترین خانه ها خانه عنكبوت است. بنابراین جامعه ای که با نظام غیر الهی اداره می شود و غیر از خدا بر آنان حکومن دارد از بنیادی محکم و اساسی برخوردار نیست و همچون خانه عنكبوت پایه ها و اندامی سست و لرزان دارد و در مقابل خطرات نمی تواند مقاوم باشد.

ولایت خداوند چگونه عملی می شود؟

برای اجرا شدن ولایت تشریحی خداوند در جامعه نخست باید قوانین حاکم بر جامعه و اصولی که خطوط اصلی یک نظام را ترسیم می کند از طرف خداوند باشد و دومین شرط پیاده شدن ولایت الله آنست که ولی امر از طرف خداوند معین شود.

قوانین حاکم بر جامعه

قران مجید حکم را از آن خدا می داند و پیامبران را موظف می کند به حکم خدا فرمان دهند و حکم کنند و به مومنان و مردمان نیز دستور می دهد جز حکم خدا و فرمان حاکمان الهی را نپذیرند و گردن نهند و اگر به فرمان دیگران رفتند و به آنها روی آوردن نزد طاغوت رفته و فرمانبردار او شده اند. در آیات زیادی هر گونه حکم و قانونی غیر از قانون و حکم خداوند نفی شده است. «ان الحكم الا الله» نیست حکمی مگر برای خدا.

«و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون»

«و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم افايقون»

«ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون»

و هر کس که حکم نکند بآنچه که خدا نازل فرموده است پس آنها کافر و ظالم و فاسق هستند در این سه آیه آنها که بغیر حکم خدا حکم می کنند به صفت کفر و فسق و ظلم متصف شده اند زیرا انکار ربوبیت خدا یک نوع شرک به او است و خروج از طاعت الله و دخول در طاعت شیطان است ، این هم کفر است و هم ظلم و هم فسق «و ما اختلفتم فيه من شیء فحکمه الی الله» در هر چیزی اختلاف کردید پس حکم آن نزد خداوند است «مالهم من دونه من ولی و لایشرك فی حکمه احداً» نیست برای آنان غیر از خدا ولی و متصدی امری و شریک می شود در حکم او احدی. در این آیه نفی آیه شریک برای خدا در مسئله قانون گذاری و حکومت شده است ، پس پذیرفتن قانون غیر الهی از هر مقامی شریک قرار دادن برای او در مقام قانون گذاری و حکم است. قوانین حاکم بر جامعه را بر دو نوع ثابت و متغیر می توان تقسیم نمود:

الف : قوانین ثابت

قوانینی که در وضع آنها از واقعیت انسان و فطرت ادمی در نظر گرفته شده است ثابت و غیر قابل تغییر نامیده می شوند در اینگونه قوانین انسان طبیعی اعم از شهری و بیابانی، سیاه و سفید، قوی و ضعیف و در هر منطقه و هر زمانی موضوع و مورد این قوانین است. ابعاد مادی و معنوی انسان هر دو منظور گردیده است و بر همین پایه و اساس است یک سلسله اعتقادات و اخلاقیات و قوانین فردی، اجتماعی، عبادی، سیاسی، حقوقی و جزائی و ... که انبیاء برای بشر از طرف خداوند آورده اند.

این نوع قانون به نام دین و شریعت نامیده شده است و هیچگونه تغییر و تبدیلی در آنها راه ندارد چون بر اساس فطرت و واقعیت انسان پی ریزی شده اند در مورد اینگونه از احکام و دستورات است که از امام صادق نقل شده است: «حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیمه و حرامه حرام ابداً الی یوم القیمه» حلال محمد ص حلال خواهد بود تا روز قیامت و حرام او حرام خواهد بود تا روز قیامت و منظور از فطری بودن دین هم همین است که با فطرت انسانی هماهنگ است و بر اساس فطرت وضع شده است. «فاقم وجهک للدين حنیفاً فطرت الله التي فطر الناس علیها لا تبدیل لخلت الله ذلك الدين القیم» و از اینجاست که می بینیم در مکتب انبیاء که بر اساس جهان بینی الهی استوار است یک سلسله قوانین عبادی چون نماز، روزه، حج، جهاد، خمس، و زکوه وجود دارد که در سایر مکتبها و قوانین ساخته بشری نیست، زیرا با شناختی که مکتب انبیاء از بشر دارد این نوع از قوانین برای پرورش بعد معنوی و جهت دادن به حرکت و سیر انسانی و نیل به لقاء الهی و قرب حق ضروری است.

ب : قوانین متغیر

قوانین متغیر و غیر ثابت آن سلسله مقرراتی است که بر اساس نیازها و مصالح تدریجی بشر وضع می شود و با از بین رفتن موضوع و با تغییر آن منتفی و یا تغییری یابد، مثلاً زمانی که بشر با اسب و الاغ و استر مسافرت می کرد نیازی به مقررات شهری و بیابانی و دریائی و هوائی که امروز بر اثر پیدایش مراکب جدید وضع شده است نداشت و اگر روزی وسائلی دیگر اختراع کند و جای این وسائل را بگیرد قهراً این قوانین هم جای خود را به قوانین دیگری خواهد داد.

امروز با روابط بین المللی که وجود دارد انواع مقررات مربوط به تجارت و بزرگانی داخلی و خارجی و پیمانها و قراردادهای و مقاوله ها و عهدنامه ها ضروری است که در گذشته موضوعی برای آنها وجود نداشت. بنابراین هر اجتماعی ناچار از یک سلسله مقررات قابل تغییر و تبدیل است که با سیر تدریجی و تکاملی اجتماع و تبدیل و

تغییری که در اوضاع و احوال زندگی پدید می آید و خصوصیات زمانی و مکانی این مقررات نیز تغییر می کند. با در نظر گرفتن دو نوع قانون ثابت و متغیر این مسئله قابل بحث و بررسی است که چگونه در یک نظام اسلامی که قانون گذارش فقط خداوند است به این دو دست می یابیم.

وحی در بیان قانون

قوانین ثابت و لایتغیر که اساس ادیان و شرایع آسمانی را تشکیل می دهد توسط پیامبران الهی برای بشر آورده می شود و وحی که ارتباط بین انسان و ماوراء طبیعت است نقش روشنی در بیان قوانین دارد و در نتیجه این نوع از قوانین از طرف خداوند توسط رسولان به بشر می رسد و به نام شریعت و دین باقی و برقرار می ماند و آنگاه که انسان با استفاده از تعالیم آسمانی رشد و کمال خود را در حدی رسید که قادر بر پذیرفتن و عمل کردن به نهائی ترین و کاملترین تعالیم و قوانین آسمانی بود، در این شرایط با رسالت پیامبر (ص) آخرین و کاملترین قوانین را دریافت نمود و مسئله وحی و نبوت خاتمه یافت و اما قوانین متغیر و موقت که بر اساس نیازها و تبدیلی و تغییرها تدوین پیدا می کند باید توسط ولی امر مسلمین یعنی کسی که از طرف خدا این اختیار به او محول شده است تدوین گردد، بلکه توسط افراد متخصص قوانین موسمی را وضع می نماید ولی باید از چهارچوب اصول کلی و قوانین ثابت شریعت خارج نشود.

لذا از دو نظر باید ولی مسلمین بر تدوین قوانین نظارت و اشراف داشته باشد، یکی از جهت اینکه با اصول و مبانی اسلام خطوط اصلی مکتب آنرا تطبیق نماید و دیگر اینکه اختیار و حق وضع اینگونه قوانین با ولی امر است و بدون نظر و امضای او قانون رسمی، یعنی اسلامی و الهی نمی شود و این همان اصلی است که از ان بنان اختیارات والی نام می بریم در اینجا مناسب است به کلامی از مرحوم علامه بزرگوار فیلسوف عصر، عارف عظیم الشان حضرت آیه ... حاج سید محمد حسین طباطبائی در این مسئله توجه شود می فرماید:

«همانطور که یک فرد از جامعه اسلامی در اثر حقوقی که از راه قانون دینی بدست آورده می تواند در محیط زندگی ویژه خود هر گونه تصرفاتی (البته در سایه تقوی و بارعایت قانون) بکند می تواند از مال خود تا حدی که مصلحت می بیند و دلش می خواهد در وضع زندگی خود هر گونه توسعه داده و از بهترین خوراک و پوشاک و خانه و اثاث استفاده نماید یا از بخشی از آنها صرف نظر کند و نیز می تواند از حقوق حقه خود در برابر هر تجاوز و ادعائی دفاع کرده و موجودیت زندگی خود را نگهداری نماید، یا به مصلحت وقت از دفاع خودداری کرده و از بعضی از حقوق خود چشم ببوشد و نیز می تواند در راه کسب مخصوص خود فعالیت کرده و حتی روز و شب کار کند یا طبق صوابدید خود روزی دستاز کار کشیده و به مهم دیگری پردازد.»

همچنین ولی امر مسلمین که از نقطه نظر اسلامی تعیین پیدا کرده باشد نظر به ولایت عمومی ه در منطقه حکومت خود دارد و در حقیقت سر رشته دار افکار جامعه اسلامی و مورد تمرکز شعور و اراده همگانی است تصرفی را که یک نفر در محیط زندگی خود می توانست بکند او در محیط زندگی عمومی می تواند انجام دهد. او می تواند در سایه تقوی و رعایت احکام ثابتة دینی مقرراتی مثلاً برای راه ها معابر و خانه و کاشانه و بازار نقل و تحویل و کسب و کار و روابط طبقات مردم وضع نماید می تواند روزی امر به دفاع نموده و در تجهیزات لشکر و هر گونه مقدمات لازمه آن تصمیم گرفته و به موقع اجرا بگذارد یا نظر بصلاح مسلمین از دفاع خودداری کرده و یا معاهده ای متناسب بگذراند.

می تواند در پیشرفت فرهنگ مربوط بدین یا به زندگی مرفه مردم تصمیماتی اتخاذ کرده و دست به عملیات وسیعی بزند یا روزی چند رشته ای از معلومات را پس زده و از رشته دیگری ترویج کند. خلاصه هر گونه مقررات جدیدی که در پیشرفت زندگی اجتماعی جامعه مفید باشد و به صلاح اسلام و مسلمین تمام شود مربوط باختیارات والی است و هیچگونه ممنوعیتی در وضع و اجراء آن نیست، البته این گونه مقررات در اسلام اگر چه لازم الاجرا می باشد و ولی امر که به وضع و اجراء آنها موظف است لازم الاطاعه است، ولی در عین حال شریعت و حکم

خدائی شمرده نمی شود اعتبار اینگونه مقررات طبعاً تابع مصلحتی است که آنرا ایجاب کرده و بوجود آورده است و به محض از میان رفتن مصلحت از میان می رود و در این صورت ولی امر سابق یا ولی امر جدید از میان رفتن حکم سابق و به میان آمدن حکم لاحق را به مردم اعلام داشته و حکم سابق را فسخ می نماید.

اما احکام الهی که متن شریعت می باشد برای همیشه ثابت و پایدار است و کسی، حتی ولی امر، نیز حق این را ندارد که آنها را به مصلحت وقت تغییر دهد و به ملاحظه از بین رفتن پاره ای از آنها در نظر او آنها را القاء نماید. باتوجه به دو نوع مقررات ثابت و متغیر نیاز به مسئله وحی و وجود فردی از طرف خداوند به عنوان ولی امر مسلمین که در همه زمانها بتواند در مورد قوانین مورد نیاز اقدام به وضع و تدوین آنها بنماید روشن میشود خواه این فرد رسول الله باشد و یا امام معصوم (ع) و یا فردی که در زمان غیبت امام معصوم (ع) از طرف او نیابت دارد. در هر حال برای تحقق یافتن اصل اول ولایت الهی یعنی مسئله قانون گذاری وجود فردی که حق قانون گذاری را دارد از طرف خداوند ضروری است.

تعیین ولی امر از طرف خداوند

دومین شرط شرط پیاده شدن ولایت الله آنست که ولی امر از طرف خداوند معین شود، خواه بصورت تعیین شخص باشد همانگونه که در مورد پیامبر و امام معصوم (ع) چنین است یعنی شخص پیامبر یا امام را خداوند ولی امر قرار داده است و یا بصورت تعیین معیارها و صفاتی باشد که در هر فرد وجود پیدا کرد همانطور که در ولایت فقیه شخص خاصی برای این سمت نصب نشده است بلکه ولایت برای عنوان کلی و عام فقیه عادل قرار داده شده است این نوع نصب را نصب عام می نامند و باز در این جهت فرقی نیست که ولی امر ولایتش جنبه اصالت داشته باشد: مانند ولایت رسول و امام یا جنبه نیابت، ولایت فقیه در زمان غیبت اما، زیرا در هر دو صورت ولایت و اختیاراتی که ولی امر دارد بی واسطه یا با واسطه از طرف خداوند به او داده می شود، از این جهت باید ولی امر

مسلمین و کسی که در راس قوای سه گانه ، مقننه ، مجریه ، قضائیه قرر می گیرد منصوب از طرف خداوند باشد تا در نتیجه ولایت الله توسط او تحقق یابد.

الف : ولایت پیامبران

از مباحث گذشته به این نتیجه رسیدیم که بری پیاده شدن ولایت الهی هم به مسئله وحی و نبوت نیازمندیم و هم مسئولیت ولایت و سرپرستی جامعه باید از ناحیه خداوند بعهدہ شخصی گذاشته شود. اکنون باید این مطلب بررسی شود که به چه نحو و شکلی این مسئولیت به فردی واگذار می شود؟ دو نوع نصب و تعیین برای ولی امر و امام مسلمین در اسلام وجود دارد، نصب خاص و نصب عام نصب خاص ، یعنی منصوب شدن و قرار دادن فردی با نام و نشان معین برای رهبری و زعامت که عده ای از پیامبران به همین شکل برای رهبری و امامت منصوب گردیده اند که از جمله آنها ابراهیم و اسحق و یعقوب است که پس از بردن نان آنها در آیه ۷۳ سوره انبیا ء می فرماید:

«وجعلناهم ائمه یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات» یعنی قرار دادیم آنها را امامانی که به فرمان ما هدایت کنند و وحی نمودیم به آنها انجام کارهای نیک را. در آیه دیگری در سوره سجده آیه ۲۴ پس از آنکه نام بنی اسرائیل به میان می آید می فرماید: «وجعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا» و قرار دادیم از ایشان امامن و رهبرانی که به امر ما هدایت کنند. در مورد حضرت ابراهیم می فرماید: «قال انی جاعلک للناس اماماً» خداوند فرمود ما تو را قرار دادیم امام و رهبر.

«یا داوود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لاتتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله» ای داوود ما تو را جانشین خود در زمین قرار دادیم پس بین مردم به حق داوری کن و از هوی پیروی نکن که تو را از راه خدا گمراه می سازد. آیه اخیر واگذاری حکومت را به حضرت داود نشان میدهد . در آیات دیگر نیز این مسئله تایید و تاکید می شود و مردم نیز وظیفه دارند که از پیامبران اطاعت کنند. تاریخ انبیا ء الهی از جمله زندگی پیغمبر اسلام

خود بزرگترین دلیل بر این سخن است که پیامبران حاکمان بر حق جامعه هستند و آنها تشکیل حکومت داده اند چنانکه پیامبر اسلام در مدینه تشکیل حکومت داد و خود به اداره آن جامعه پرداخت و برای جهاد لشکر بسیج کرد و مالیات ها را جمع آوری می کرد و به اجرای حدود و قضاوت بین افراد می پرداخت. پس اولین حاکمان الهی پیامبران هستند که از طرف خدا برای این کار برگزیده شده اند و اولین حکومت را در تاریخ تشکیل داده اند.

مقدم بودن ولایت خدا و رسول بر ولایت مردم از نظر قرآن

در قرآن به آیاتی بر می خوریم که مسئله مقدم بودن ولایت خدا و رسول را بر ولایت مردم نسبت به خود و اموال و شئون دیگر مطرح می سازد. «و ما كان لمومن و لا مومنه اذا قضی الله و رسوله امران یكون لهم الخیره من امرهم و من یعص الله و رسوله فقد ضلّ ضلالاً مبیناً» برای مرد مومن و زن مومنه نیست که اگر خدا یا رسول خدا کاری را گذراندند و انجام دادند اینکه اختیاری داشته باشد نسبت به آن کار انجام شده و کسیکه خدا و رسول را عصیان کند در گمراهی آشکاری واقع گردیده است. آنچه از این آیه استفاده می شود ، اینست که اراده خدا و رسول بر اراده دیگران مقدم است و هر کاری را که خدا و رسول انجام دادند دیگری را در آن اختیاری نیست. «النبی اولی بالمومنین من انفسهم» پیغمبر سزاوارتر است به مومنین از خود آنها یعنی حکومت پیامبر بر نفوس مومنین از حکومتی که خود آنها برخوردارند اقوی و اولی است. بنابر این آیه ، رسول خدا هم در جان مردم و هم در مال مردم می تواند تصرف کند انچنانکه خود آنها حق تصرف دارند بلکه حقی که رسول خدا دارد، اقوی و اولی است. البته باید توجه داشت که هیچگاه رسول خدا بر خلاف مصالح عمومی و موازین اسلامی در موردی تصرف نخواهد نمود. «فلا و ربک لایومنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت و یسلموا تسلیماً» قسم به خدای تو ایمان نمی آورند تا تو را حکومت دهند در آنچه را که مورد اختلاف آنها است سپس نیابند در پیش وود ناراحتی از آنچه را که تو قضاوت نموده ای و تسلیم شوند تسلیم شدنی. این آیه نیز ولایت رسول خدا را

در قضاوتها و حکومتها و حل و فصل اموری که مورد نزاع و اختلاف است ثابت می کند و لازم می داند تسلیم همه را در مقابل حکم رسول خدا. رسول خدا همین ولایت را برای امیر المومنین علی علیه السلام در روز غدیر خم در حضور هزارها مسلمان قرار داد و فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم» آیا من سزاوارتر نیستم به شما از خود شما؟ این سوال اشاره است به آیه: «النبی اولی بالمومنین من انفسهم» که اولویت پیامبر را از خود مومنین بر آنها ثابت می کند مردم در جواب سوال پیامبر گفتند: اری و اولویت پیامبر را تصدیق نمودند سپس پیامبر علیه السلام فرمودند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» هر کس من ولی او هستم علی مولای او است.

ب: ولایت امام معصوم (ع)

به اعتقاد شیعه پس از ختم رسالت، عهده دار حکومت و ولایت ائمه عصومین سلام الله علیهم بودند ولی بر اثر عصیان پاره ای از مردم و شرایط خاصی که در جامعه آنروز وجود داشت غیر از چند سالی امیر المومنین و چند ماه امام مجتبی سلام الله علیهما ائمه معصومین نتوانستند زمام امور را در دست گیرند و بر اساس تعالیم اسلام نظام قسط و عدل را گسترش دهند.

ولی با وجود شرائط سخت و محدودیتهای فراوان و خفقان شدید نتوانستند کتب و اساس نظام امت و امامت را که ضامن قسط و عدل اسلامی و تحقق بخش حکومت و ولایت الله است به جامعه عرضه نمایند و افرادی را در این مسیر تربیت کنند و انسانهای نمونه ای که نمودار یک جامعه اسلامی است بسازند و مبارزه یا طاغوتها و قدرتهای شیطانی و غیر الهی را بعنوان فریضه ای الهی به پیروان خود تعلیم دهند و در تاریخ نیرومندترین گروه را در مقابل جباران و ستمگران با نیرومندترین منطق و کوبنده ترین سلاح علمی و فرهنگی بوجود آوردند تا روزی که موفقیت یابند و کاخ استبداد جباران و ابر قدرتهای جهان را فرو ریزند و چون روزی بشر آماده پذیرش چنین نظامی در سرس جهان خواهد شد و بنابر وعده ای که قرآن در چندین مورد داده است دین خدا بر جهان حاکم خواهد گردید

و روایات فراوانی وعده قطعی به نابودی کفر و ظلم و خاتمه یافتن همه نظامهای طاغوتی داده است و در آن روز انسانی معصوم باید تا این وعده های الهی به دست او تحقق یابد و جز از انسانی کامل و معصوم از گناه و خطا گسترش عدل و داد در سراسر گیتی امکان پذیر نیست ناچار آخرین امام معصوم از انظار مردم پنهان گشت و از دسترس طاغوتها و درندگان آدم نما دور گردید تا ذخیره ای برای انروز بشر باشد و برین اساس عقیده شیعه اینست که دوازدهمین امام یعنی حجه ابن الحسن العسکری سلام الله علیه ولی الله اعظم و امام امت است که از انظار غائب و جهان در انتظارش می باشد.

ج : ولایت فقیه

در زمانیکه امام معصوم از انظار عموم غائب و پنهان است ، برای آن دسته از انسانهایی که در هر زمان و جدانی بیدار و فکری آزاد دارند و باید از تعالیم آسمانی به هر مقدار که امکان دارد بهره مند شوند و اگر قدرت پیدا کنند حکومتی اگر چه محدود به وجود آورند و نظام عدل الهی را پیاده کنند معیارهای مناسب با حکومت اسلامی ، از طرف امامان معصوم (ع) تعیین گردیده تا فردی که واجد آنها است در این مقطع حساس از زمان از امام (ع) نیابت کند و عهده دار ولایت باشد و این همان ولایت فقیه عادل است این نصب از این جهت که به شخص خاصی تعلق نگرفته است بلکه هر کسی که واجد آن اوصاف باشد یعنی فقیه ، عادل ، بصیر و آگاه به زمان باشد می تواند عهده دار ولایت گردد و مقام نیابت را پیدا کند نصب عام محسوب می شود زیرا با بیان اوصافی کلی که قابل انطباق بر هر کس است که واجد آن اوصاف باشد ولی مسلمین را ر زمان غیبت تعیین فرموده اند و شخص خاصی مورد نظر نیست و در فرضی که یکی از افراد واجد اوصاف مذکور ولایتش فعلیت پیدا می کند و عهده دار امامت می شود و در این فرض مسئولیت از دیگران ساقط می گردد.

این نیابت نظیر والیانی است که امیر لمومنین علی علیه السلام برای استانها و شهرها تعیین می فرمودند با این تفاوت که آنان نایب خاص بودند و فقیه عدل نایب عام است. در زمان حضور ائمه دیگر هم این نیابت و ولایت برای فقیه عادل مخصوصاً در جاهائی که دسترسی به امام معصوم نداشتند بوده است پس نصب عام اختصاص به زمان غیبت ندرد بلکه در زمان حضور نیز انطور که از روایت عمر بن حنظله استفاده می شود وجود داشته است اگر چه در آن زمان ولایت به صورت زعامت و زمامداری نبوده بلکه تنها در حد قضاوت و فیصله دادن بین مردم در موارد اختلاف بوده است.

فصل دوم

فهرست عناوین فصل دوم

✕ دلایل لزوم تشکیل حکومت اسلامی و ولایت فقیه

✕ لزوم موسسات اجرائی

✕ سنت و رویه رسول اکرم (ص)

✕ ضرورت استمرار اجرای احکام

✕ رویه امیر المومنین علی بن ابی طالب (ع)

✕ ماهیت و کیفیت قوانین اسلام

✕ احکام مالی

✕ احکام دفاع

✕ احکام حقوقی و جزائی

✕ ایجاد عدالت و رفع ستم

✕ دلایل ولایت فقیه

✕ خصوصیات ولی فقیه

✕ الف : علم و اجتهاد

✕ ب: عدالت و تقوی

✕ ج : مدیریت و تدبیر

✕ د : شجاعت

✕ دلایل لزوم تشکیل حکومت اسلامی و ولایت فقیه

شکی نیست که حکومت از ضروری ترین نیازهای یک جامعه است و بدون حکومت اختلال نظام در اجتماع انسانی پدید می آید و ادامه حیات اجتماعی امکان پذیر نیست و از طرفی می دانیم که اسلام به همه نیازها و ضرورت های انسان پاسخ مثبت داده و برای آن قانون وضع نموده است تا آنجا که برای مسائل غیر ضروری و پیش پا افتاده نیز احکمی قرار داده است. نتیجه آنکه باید در زمان غیبت امام (ع) نیز پیش بینی لازم را برای ضروری ترین و حیاتی ترین مسائل جامعه که حکومت است نموده باشد و نمی شود باور کرد که اسلام برای این مقطع از زمان که ممکن است طولانی هم باشد هیچ نوع پیش بینی نکرده باشد زیرا فرض اینکه در جامعه ای حکومت اسلامی نباشد مساوی است با اینکه اسلام نباشد.

چه اینکه قوانین اجتماعی و سیاسی اسلام از قبیل مسائل اخلاقی و عبادی اسلام باقی می ماند که آنهم در یک حکومت طاغوتی و غیر اسلامی بطور صحیح و کامل پیاده نخواهد شد و در نتیجه هیچ یک از احکام و مسائل اسلامی بدون حکومت و نظام اسلامی بطور کامل اجرا نمی گردد. بدیهی است که اسلام برای همه زمانها و همه انسانها است و محدود به زمان پیامبر و ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم نیست. بنابراین برای حفظ نظام و پیاده شدن اسلام که قطعاً مطلوب و مورد خواست خداوند است حکومت هم مطلوب و خواسته او است و از اموری است که لازم است جامعه مسلمین در انجامش بکوشند.

لزوم موسسات اجرائی

مجموعه قانون ، برای اصلاح جامعه کافی نیست برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد. بهمین جهت خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون (یعنی حکم شرع) یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم (ص) در راس تشکیلات اجرائی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت . علاوه بر ابلاغ وحی و بیان و تفسیر عقاید و احکام و نظامات اسلام به اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام همت گماشته بود تا دولت اسلام را به وجود آورد و در آن زمان مثلاً به بیان قانون جزا اکتفا نمی کرد بلکه در ضمن به اجرای آن می پرداخت دست می برید ، حد می زد ، و رجم می کرد . پس از رسول اکرم (ص) خلیفه همین وظیفه و مقام را دارد.

رسول اکرم (ص) که خلیفه تعیین کرد فقط برای عقاید و احکام نبود بلکه همچنین برای اجرای احکام و تنفیذ قوانین بود . وظیفه اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود که تعیین خلیفه را تا حدی مهم گردانیده بود که بدون آن پیغمبر اکرم (ص) «مابلغ رسالته» رسالت خویش را به اتمام نمی رسانید . زیرا مسلمانان پس از رسول اکرم نیز به کسی احتیاج داشتند که اجرای قوانین کند نظامات اسلام را در جامعه برقرار گرداند تا سعادت دنیا و آخرتشان تامین شود. اصولاً قانون و نظامات اجتماعی ، مجری لازم دارد ، در همه کشورهای عالم و همیشه اینطور است که قانون گذاری به تنهایی فایده ندارد . قانون گذاری به تنهایی سعادت بشر را تامین نمی کند پس از تشریح

قانون بایستی قوه مجریه ای به وجود آید . قوه مجریه آنست که قوانین و احکام عادلانه دادگاهها را عاید مردم می سازد بهمین جهت اسلام همانطور که قانون گذاری کرده قوه هم قرار داده است ولی امر متصدی قوه مجریه هم هست.

سنت و رویه رسول اکرم (ص)

سنت و رویه رسول اکرم دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا اولاً خود تشکیل حکومت داد و تاریخ گواهی می دهد که تشکیل حکومت داد و اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است والی به اطراف می فرستاده ، به قضاوت می نشست و قاضی نصب می فرموده ، سفرائی به خارج و نزد روسای قبائل و پادشاهان روانه می کرده ، معاهده و پیمان می بسته ، جنگ را فرماندهی می کرده و خلاصه احکام حکومتی را به جریان می انداخته است . ثانیاً برای پس از خود به فرمان خدا تعیین حاکم کرده است . وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم (ص) تعیین حاکم می کند به این معنی است که حکومت پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز لازم است و چون رسول اکرم (ص) با وصیت خویش فرمان الهی را بلاغ می نماید ضرورت تشکیل حکومت را نیز می رساند.

ضرورت استمرار اجرای احکام

بدیهی است ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم (ص) را لازم آورده منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست و پس از رحلت رسول اکرم (ص) نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجرا است و تنها برای زمان رسول اکرم (ص) نیامده تا پس از آن متروک شود و دیگر حدود و قصاص یعنی قانون جزائی اسلام اجرا نشود و یا انواع مالیاتهای مقرر گرفته نشود و یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد . این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است.

بنابراین چون اجرای احکام پس از رسول اکرم (ص) و تا ابد ضرورت دارد تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضروریات می یابد . بدون تشکیل حکومت و بدون تشکیل دستگاه اجرا و اداره که همه جریانات و فعالیت های افراد را از طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه در آورد هرج و مرج بوجود می آید و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می آید . پس برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود چاره ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می یابد. بنابراین ، به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم (ص) و زمان امیر المومنین علی بن ابی طالب لازم بوده یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره پس از ایشان و در زمان ما نیز لازم است. برای روشن شدن مطالب

این سوال را مطرح می‌کنیم؛ از غیبت صغری تا کنون که هزار و چند صد سال می‌گذرد و ممکن است صدهزار سال دیگر بگذرد و مصلحت اقتضا نکند که حضرت تشریف بیاورد، در طول این مدت مدید احکام اسلام باید زمین بماند و اجرا نشود؟ و هر که کاری خواست بکند؟ هرج و مرج است؟ قوانینی که پیغمبر اسلام در راه بیان و تبلیغ و نشر و اجرای آن بیست و سه سال زحمت طاقت فرسا کشید فقط برای مدت محدودی بود؟ آیا خدا اجرای احکامش را محدود کرد به دویست سال؟ و پس از غیبت صغری اسلام دیگر همه چیزش را رها کرده است؟ اعتقاد به چنین مطالبی یا اظهار آنها بدتر از اعتقاد و اظهار منسوخ شدن اسلام است. هیچکس نمی‌تواند بگوید دیگر لازم نیست از حدود و ثغور و تمامیت ارضی وطن اسلامی دفاع کنیم یا امروز مالیات و جزیه و خراج و خمس و زکات نباید گرفته شود، قانون کیفری اسلام و دیت و قصاص باید تعطیل شود هر که اظهار کند که تشکیل حکومت اسلامی ضرورت ندارد منکر ضرورت اجرای احکام اسلام شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین میبتن اسلام را انکار کرده است.

رویه امیر المومنین علی بن ابی‌طالب (ع)

پس از رحلت رسول اکرم (ص) هیچ یک از مسلمانان در این معنی که حکومت لازم است تردید نداشت. هیچکس نگفت حکومت لازم نداریم چنین حرفی از هیچکس شنیده نشد. در ضرورت تشکیل حکومت، همه اتفاق نظر داشتند. اختلاف فقط در کسی بود که عهده دار این امر شود و رئیس دولت باشد، لهذا پس از رسول اکرم (ص) در زمان متصدیان خلافت و زمان حضرت امیر (ع) هم حکومت تشکیل شد، سازمان دولتی وجود داشت و اداره و اجرا صورت می‌گرفت.

ماهیت و کیفیت قوانین اسلام

دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام و احکام شرع است. ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است. اولاً: احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کار اجتماعی را می‌سازد. در این نظام حقوقی، هر چه بشر نیاز دارد فراهم آمده است، از طرز معاشرت با همسایه، اولاد و عشیره قوم و خویش، همشهری و امور خصوصی و زندگی زناشویی گرفته تا مقررات مربوط به جنگ و صلح و مراوده با سایر ملل، از قوانین جزائی تا حقوق تجارت و صنعت کشاورزی برای قبل از انجام نکاح چگونه صورت بگیرد و خوراک انسان در آن هنگام یا موقع انعقاد نطفه چه باشد در دوره شیر خوارگی چه وظائفی بر عهده پدر و مادر است و بچه چگونه باید تربیت شود و سلوک مرد و زن با همدیگر و با فرزندان چگونه باشد. برای همه این مراحل دستور و قانون دارد تا انسان تربیت کند انسان کامل و فاضل، انسانی که قانون متحرک و مجسم است و مجری داوطلب و خودکار قانون

است. معلوم است که اسلام تا چه حد به حکومت و روابط سیاسی و اقتصادی جامعه اهتمام می ورزد تا همه شرایط به خدمت تربیت انسان مهذب و با فضیلت درآید. قرآن مجید و سنت شامل همه دستورات و احکامی است که بشر برای سعادت و کمال خود احتیاج دارد.

در کتاب اصول کافی فصلی است بعنوان تمام احتیاجات مردم در کتاب و سنت بیان شده است و کتاب یعنی قرآن تبیان کل شیء است روشنگر همه چیز و همه امور است. امام سوگند یاد می کند که تمام آنچه ملت احتیاج دارد در کتاب و سنت هست در این شکی نیست. ثانیاً: با دقت و کیفیت احکام شرع در می یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تاسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد، اکنون بعضی موارد را ذکر می کنیم:

احکام مالی

احکام مالی مانند خمس، زکات، خراج و مالیاتهایی که در این آئین مقدس تعیین شده قطعاً بعنوان نفقه و مخارج فقرا نیست بلکه برای تامین مخارج ضروری یک دولت بزرگ و رفع نیازمندیهای یک حکومت است. این امور بودجه هنگفتی را تشکیل می دهند که باید صرف مصالح اسلامی بشود مقدار ناچیزی که شاید نسبت به کل درآمد از یک میلیونیم هم کمتر باشد به فقرا و مستحقین داده می شود، یعنی آنها که نمی توانند هزینه زندگی خود را از راه کسب و کار بدست آورند و یا توانائی کارکردن ندارند و مقداری هم صرف گسترش علم و تبلیغ اسلامی و حفظ حوزه های علمی و دینی می شود، و بقیه در مصالح اسلام و مسلمین صرف می شود. هدف از جمع آوری این بودجه هنگفت اداره تشکیلات اداری و سیاسی و فرهنگی مجتمع اسلامی است. آیا تعیین چنین بودجه وسیع و دامنه دار دلیل بر این نیست که اسلام تشکیل حکومت را لازم می داند و برای این منظور راهی دریافت بودجه آن را نیز تعیین کرده است.

احکام دفاع

مراد از این احکام، احکام راجع به حفظ نظام اجتماعی اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال کشور اسلامی و حفظ مرزها و سرحدات آن از رخنه و هجوم کفار و دشمنان دین است. با مراجعه به آیات و اخبار روشن می شود که اسلام تا چه حد به این احکام اهمیت داده است. حضرت علی (ع) در عهدنامه به مالک اشتر سپاه را موجب عزت دین و حافظ رعیت و زینت فرماندهان شمرده است و فرموده «مردم جز به توسط ارتش پایدار نخواهد ماند». «آیه ای از قرآن نیز به پیامبر دستور داده است که: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه» برای مبارزه با دشمن آنچه که از نیروی انتظامی در استطاعت دارید آماده نمائید و این می رساند که اسلام چه اندازه به این مسئله اهمیت داده که به ملت اسلام دستور می دهد که به هر اندازه که ممکن باشد، اسلحه و قوای دفاعی تهیه کنند و در هر عصری

حتی در دوره صلح مراقب باشند تا دشمن نتواند آنها را غافلگیر کند و به کشور اسلامی حمله نماید و دستور داده است که در صورت حمله دشمن بر همه افراد مسلمین واجب است از تمامیت ارضی و استقلال کشور اسلامی دفاع نمایند. شاهد زنده آن، جنگ تحمیلی عراق علیه ایران می باشد که با وجود حمایت تمام قدرتهای جهانی بویژه آمریکای جهانخوار بطور مستقیم و غیر مستقیم از عراق، امت شهید پرور ایران با رهبری امام امت قدس سره و اتحاد و یگانگی بر محور مکتب حیات بخش اسلام توانستند با دفاع مقدس خویش از آرمانهای انقلاب اسلامی حراست نموده و پرچم مبارزه با کفر و استکبار جهانی را همچنان برافراشته نگه دارند.

احکام حقوقی و جزائی

بخش بزرگی از کتابهای فقه در پیرامون احکام قضاء حدود برای برخی از گناهها و دیه و ... می باشد. در اسلام برای برخی از گناهها مانند دزدی، شرابخواری، آدمکشی مجازاتهای مشخص شده و برای برخی از گناهان، مجازات معین کند و اجرای این حدود در اسلام اهمیت بسیار دارد و بدون آن جلوی گناه و تجاوز گرفته نمی شود و این ناپایکیها از جامعه اسلامی زدوده نمی شود. آیا بدون حکومت می توان به این کارها اقدام کرد یا اینکه برای اجرای آنها باید حکومت و دستگاه قضاوتی تشکیل داد که دارای قدرت اجرائی باشد؟

ایجاد عدالت و رفع ستم

یکی از هدفهای بعثت پیامبران ایجاد عدالت در میان مردم است. ما پیامبران را با نشانه های روشن فرستادیم و با آنها کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا مردم برای بر پائی قسط بپاخیزند. پیامبران الهی برای اجرای این هدف به تشکیل حکومت پرداخته یا در پی تشکیل آن بوده اند و این وظیفه (ایجاد عدالت و جلوگیری از ستم و ظلم) پس از پیامبر امامان و علمای دینی نهاده شده است و امیر المومنین در آغاز حکومت خود دلیل پذیرفتن آن را گرفتن حق ستمدیده از ستمگر می شمرد. «اما والذی فلق الحبه و براء النسمه لولا خضور الحاضر و قیام الحجه بوجود الناصر، و ما اخذ الله علی العلماء ان یقاروا علی کظمه ظالم و لاسغب مظلوم، لا لقیتم حبلها علی غاربها...» «سوگند به آن کسیکه دانه را شکافت و انسان را خلق نمود. اگر این افراد نمی شدند و به سبب وجود یاران، حجت تمام نمی شد و خدا از دانشمندان پیمان نگرفته بود که بر سیری ظالم و گرسنگی مظلوم راضی نشوند افسار شتر خلافت را بر کوهان آن می انداختیم و رهایش می کردم» پس بر علمای اسلام است که به این کار قیام کنند همچنانکه امام خمینی می فرماید: «علمای اسلام موظفند با انحصار طلبی و استفاده های نامشروع ستمگران مبارزه کنند و نگذارند عده کثیری گرسنه و محروم باشند و در کنار آنها ستمگران غارتگر و حرامخوار در ناز و نعمت بسر ببرند»

بحث ولایت فقیه از مسائلی است که دلائل آن در کتب فقهی و استدلالی بطور مبسوط بررسی گردیده است لذا از مطرح ساختن آن دلائل بطور گسترده صرفنظر و به ذکر دلایل نقلی این مسئله اشاره می شود. در روایاتی که از پیامبر و ائمه به ما رسیده است از علماء و دانشمندان به حافظان دین ، امینان پیامبر ، جانشینان پیامبر و وارثان انبیاء ... تعبیر شده است. این تعبیرها بیان کننده وظایف و مسئولیت این گروه است نه یکسری تعارفهای معمولی و عادی ، چون مقام پیامبر و امام برتر از این تعارفات است که فقط یکسری لقب به افراد داده باشند. بدون اینکه به حقیقت آن توجه داشته باشند برای نمونه به چند روایت اشاره می کنیم: «قال رسول الله ع اللهم ارحم خلفائی - ثلاث مرات قبل یا رسول الله و من خلفاؤک؟ قال : الذین یاتون بعدی یروون حدیثی و سنتی ثم یعلمونها» پیامبر فرمود: خدایا جانشینان مرا پیامبر (این سخن را سه بار تکرار کرد) گفته شد ای پیامبر خدا جانشینان تو کیانند؟ گفت آنانکه پس از من می آیند ، حدیث و سنت مرا روایت می کنند و آنانرا یاد می دهند. در این حدیث از کسانی که راویان سخن پیامبر هستند و آن را آموزش می دهند به خلیفه تعبیر شده است و روشن است که این افراد باید به سنت پیامبر آگاه باشند والا نمی توانند آموزگار آن باشند و همچنین کلمه خلیفه معنای گسترده تری دارد و کسی را جانشین فردی می گویند که بتواند جای او مسئولیتها و وظایف او را انجام دهد و از وظائف پیامبر آموزش احکام ، اجرای احکام و اداره جامعه می باشد. لذا در دلالت حدیث شریف بر ولایت فقیه نباید جای تردید باشد ، زیرا خلافت همان جانشینی در تمام شئون نبوت است و جمله «اللهم ارحم خلفائی» دست کمی از جمله «علی خلیفتی» ندارد و معنی خلافت در آن غیر معنی خلافت در دومی نیست ...

پس همانطور که علی (ع) در همه شئون جانشین پیامبر است رئیس حکومت اسلامی نیز هست فقها هم به حکم همین جمله حاکمان جامعه اسلامی هستند. قال رسول الله (ص): «الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا قبل یا رسول الله و مادخولهم فی الدنیا قال : اتباع السلطان فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم علی دینکم» پیامبر فرمود : فقیهان امانتدار پیامبرانند تا زمانیکه در دنیا وارد نشده باشند ، گفته شد ای رسول خدا مفهوم ورود دنیا چیست ؟ پاسخ داد: اطاعت از پادشاهان ، اگر به این کار پرداختند از آنان بر دینتان بترسید. بنابراین روایت ، همه اموری که بر عهده پیامبران است در وظیفه فقها قرار می گیرد و آنها مامور انجام آن هستند زیرا آنان امانتدار رسولان الهی هستند و از جمله امانتها احکام الهی و جامعه می باشد که پیامبران باید احکام را از خطر تعطیل شدن حفظ کنند و امانت داری در حکام بدون اجرای آن که مانع از فراموشی آن بشود نمی تواند باشد.

۳- علماء وارث انبیاء اند. از امام صادق(ع) نقل شده است که پیامبر اکرم فرمودند : علماء وارث پیغمبرانند. پیامبران ثروتی از خود به ارث نمی گذارند بلکه علم و حدیث میراث آنها است و بنابراین هر کسی بهره ای از علم فراگیرد بهره شایان و فراوان برده است. البته مراد از علم و احادیث ، احکام و قوانینی است که پیامبران از جانب

خدا برای مردم آورده اند. استدلال باین روایات برای اثبات منصب حکومت برای علماء از دو راه ممکن است: اول آنکه چون پیغمبران دارای منصب زعامت دنیوی هستند همانگونه که بیان شد پس علماء هم وارث آنها می باشند باید داری این منصب باشند. به عبارت دیگر اگر کسی را وارث کسی دیگر بطور مطلق قرار دادند بحسب فهم عرفی ، ظاهرش این است که آنچه از نظر گوینده این کلام از مناصب اعتباری برای ارث گذرانده ثابت است برای وارث نیز ثابت خواهد شد و چون منصب حکومت ، منصب اعتباری است و آن کسی که اعتبار این امر برای پیغمبران نموده ، فرموده است علماء وارث پیامبرانند، هیچکسی به حسب مفاهیم عرفی در این شک نمی کند که این منصب برای علماء نیز ثابت است.

علامه مجلسی در بحارالانوار گفته ای از امیرالمومنین (ع) خطاب به فرزندان محمد بن حنفیه نقل می کند که پسرم درس دین بیاموز ، زیرا فقهاء و علماء وارث پیامبرانند. راه دوم : همانگونه که پیغمبر موظف به نشر احکام و اجراء آنها بوده است و مامور بوده که نظام اجتماعی عادلانه ای بر اساس قوانین و احکام برقرار نماید ، علماء هم به نشر احکام و اجرای آن موظفند و بعداً اشاره خواهد شد که اجراء جمیع احکام الهی، احکام جزائی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و قضائی بدون قدرت و نیروی حکومتی و زعامت دنیوی ممکن نیست.

مقبوله «عمر بن حنظله» امامان شیعه بنا به فرمان خدا که باید از طاغوت دوری گزید و نباید در حکم و داوری به پیش آنان رفت به پیروان خود دستوراتی می دادند و آنها را از همکاری با حکومتهای جور بر حذر می داشتند. اطاعت از حکومتها را نفی می کردند و تذکر می دادند در مواردی که نیاز به دستگاه حکومت پیدا می کنند، سعی کنند بجای مراجعه به قاضیان و فرمانروایان حکومت به افرادی از خودشان که از آگاهی نسبت به احکام الهی برخوردار هستند مراجعه نمایند. عمر بن حنظله از امام صادق (ع) سوال می کند که اگر بین دو نفر از یاران ما، در قرض یا میراث اختلاف پیش آمد، می توانند برای حل نزاع به نزد پادشاه و قاضیان حکومت بروند؟ امام پاسخ می دهد: کسی که امر حق یا باطل را برای داوری نزد آنها ببرد داوری به حق با او باشد زیرا به فرمان طاغوت گرفته است ، و خدا دستوری بجز کافر شدن به طاغوت نداده است . سوال می کند پس آنها چه کنند؟ امام پاسخ می دهد: در بین خودشان بنگرند که چه کسی حدیث ما را روایت می کند و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و احکام ما را می شناسد ، پس او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند و من او را بر شما حاکم قرار میدهم پس زمانیکه به حکم ما داوری کردند اگر از او نپذیرد حکم خدا را کوچک شمرده و ما را رد کرده اند و کسیکه ما را رد کند در واقع خدا را رد کرده و این در حد شرک به خدا است.

در رویدادهای اجتماعی به که رجوع کنیم؟

ما روایاتی داریم که در آنها وظیفه شیعه در هنگامی که به امام دسترسی ندارد مشخص شده است از جمله: امام زمان در پاسخ اسحاق بن یعقوب که درباره برخی مسائل پرسش کرده بود چنین فرمود: «و اما الحوادث الواقعة

فارجعوا فيها الى رواه احاديثنا فانهم حجتى عليكم و انا حجه الله عليهم» اما در رویدادهای زمان باید به راویان حدیث ما رجوع کنید، آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر ایشان می باشم. در این روایت وظیفه افراد در حوادث واقعه مشخص شده است ولی باید دید منظور از حوادث واقعه و رواه حدیث چیست.

منظور از حوادث واقعه پیشامدهای اجتماعی و گرفتاریهایی بوده که برای مردم و مسلمین روی میداده است و بطور کلی و سر بسته سوال کرده ، اکنون که دست ما به شما نمیرسد در پیشامدهای اجتماعی چه باید بکنیم وظیفه چیست ... و حضرت طبق سوال او جواب فرموده اند که در حوادث و مشکلات به روات احادیث ما یعنی فقها مراجعه کنید و «رواه حدیث» نیز شامل کسانی میشود که به احادیث آگاهی داشته و درست و نادرست و مجمل و مفصل و ... آن را بشناسند و بتوانند احکام خدا و دستورات الهی را از آن بیرون کشیده و دریابند. نه هر کسی که حدیثی روایت کند و حتی معنی آن را در نیابد و یا حدیثی روایت کند و معنی و مقصود آن را نیز بشناسد ولی از تقوی و ایمان بهره نداشته باشد و به پیروی از حکام جور راه رود. خلاصه اینکه در زمان غیبت امام عصر ، فقها و عالمان دین ، جانشینان پیامبر و امامان معصوم هستند و عهده دار حفظ اسلام و مرزهای فکری و نیز جغرافیائی آن می باشند ، آنها که باید حدود خدا را جاری سازند ، و احکام الهی را در جامعه پیاده نمایند و مردم باید به آنها مراجعه کنند و از آنها دستور گیرند و فرمان برند . و اطاعت آنان اطاعت از خدا و پیامبر است و نافرمانی آنان ، فرمانبری از طاغوت می باشد.

حدیثی است که مرحوم صدوق در کتاب علل الشرایع از فضل بن شاذان نقل می کند و فضل از علی بن موسی الرضا علیه السلام ، در این حدیث امام به سه علت برای لزوم حکومت و وجود امام برای رهبری شریه فرموده است. اول: برای اجرای قوانین و جلوگیری از تجاوزات و تعدیات مردم نسبت به یکدیگر برای بیان مطلب می فرماید: «فان قال فلم جعل اولی الامر و امر بطاعتهم ؟ قيل لعل کثیره منها ان الخلق اما وقعوا علی حد محدود و امر وان لا يتعدوا ذلك الحد لما فيه من فسادهم لم یکن یتبئ ذلك و لا یقوم الا بان یجعل علیهم فیه امیناً یمنعهم من التعدی و الدخول فیما حظر علیهم لانه ان لم یکن ذلك لکان احد لا یترک لذته و منفعتة لفساد غیره فجعل علیهم قیماً یمنعهم من الفساد و یقیم فیهم الحدود و الاحکام»

ترجمه: می فرماید اگر کسی بگوید چرا اولی الامر (ولی امر) قرار داده شد و امر شد که از او اطاعت کنند گفته می شود برای علل زیادی که از جمله آنها اینست: پس از آنکه برای حفظ و نگهداری جامعه از فساد و هرج و مرج و ظلم و تعدی حدود و قوانینی تعیین شده است که باید مردم از آن حد تجاوز نکنند و در محدوده آن قوانین نگهداشته شوند و مردم خودبخود در چارچوبه قوانین و محدودیتهایی که قانون ایجاد نموده است قرار نمی گیرند و حاضر نیستند از لذتها و منافع شخصی خویش گذشت نمایند ، در آنجا که موجب فساد و تباهی دیگری می شوند. لازم است برای نگهداری مردم در محدوده قوانین و جلوگیری از تجاوزها و تعدی به حقوق دیگران شخص امین بر

مردم گماشته شود ، که عهده دار اجرای قوانین باشد و نگذارد مردم از مرز قانون تجاوز تجاوز کنند، لذا برای مردم قیام و نگهبانی قرار داد تا مانع شود آنان را از فساد و حدود و احکام را در بین آنها جاری سازد.

ملاحظه می شود که این دلیل ، اختصاص به زمان امام و پیامبر ندارد ، در هر زمانی این نیاز اجتماعی وجود و مادامیکه علت وجود دارد معلول آن هم وجود خواهد داشت ، پس در هر زمان خداوند باید بر جامعه شخصی امین و پارسا بگمارد تا از تجاوز و خروج از محدوده قوانین جلوگیری کند. حیات و بقاء هر ملتی بستگی به وجود حکومت و زمامدار دارد و در این مورد امام می فرماید: «و منها : انا لانجد فرقه من الفرق و لامله من الملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئیس لما لا بد لهم من امر الدین و الدنیا فلم یجزئی فی حکمه الحکیم ان یتک الخلق مما یعلم انه لا بد لهم منه و لا قوام لهم الا به فیقاتلون به عدوهم و یقسمون به فیئتهم و یقیم لهم جمعتم و جماعتهم و یمنع طائهم من مظلومهم»

ترجمه: هیچ جمعیتی و ملتی را نمی یابیم که بدون سرپرست و زمامدار بتوانند باقی بمانند و به زندگی اجتماعی خود ادامه دهند زیرا برای دین و دنیای آن ملت وجود چنین شخصی لازم و ضروری است و حکمت خداوند ایجاب نمی کند که جامعه را در این امر ضروری رها کند با اینکه می داند آنها ناچارند از وجود چنین شخصی، و حیات و موجودیت ملت بستگی بوجود او دارد تادر پرتو رهبری او بتوانند با دشمنان بجنگند (و سیاست خارجی ان ملت بطور صحیح تامین شود) و اموال عمومی را عادلانه تقسیم کنند و عبادات اجتماعی چون نماز جمعه و جماعت را برپا دارند و دست ستمگران جامعه را از حریم حقوق مظلومان کوتاه نمایند.

این قسمت از سخن امام یک برهان منطقی است که از دو مقدمه تشکیل می شود: مقدمه نخست اینکه بقاء و زندگی هر ملت و جمعیتی بستگی بوجود قیام و رئیس دارد. مقدمه دوم اینکه حکمت خداوند چنین اقتضا دارد که هر آنچه مورد نیاز ضروری خلق است و حیات آنان بدان متوقف است بری آنها قرار دهد.

نتیجه این دو مقدمه این می شود که خداوند برای جامعه اسلامی قیام و رئیس قرار داده است این دلیل نیز اختصاص به زمانی ندارد و در همه زمانها ایجاب می کند که امام و ولی امری برای حفظ حیات و بقاء جامعه قرار دهد.

حفظ اصول و فروع دین و مکتب بستگی بوجود امام و رهبر دارد ، برای بیان این مطلب می فرماید: «و منها انه لولم یجعل لهم اماماً قیماً امیناً حافظاً مستودعاً لدرست الملله و ذهب الدین غیرت السنه و الاکام و لزاد فیه المبتدعون ، و نقص منه الملحدون و شبهوا ذلک علی المسلمین لانا قد وجدنا الخلق منقوصین محتاجین فلولم یجعل لهم قیماً حافظاً لما جاء به الرسول لفسدوا علی نحوماً بینا و غیرت الشرایع و السنن و الاحکام و الایمان و کان فی ذلک فساد الخلق اجمعین»

ترجمه: اگر برای ملت امام و رهبری امین و پاسداری نگهدارنده و امانتدار قرار ندهد، دین و احکام اسلامی بفرسودگی کشیده خواهد شد و کم کم از میان می رود و سنن و احکام الهی تغییر می یابد و هر آینه زیاد می کنند در دین بدعت گذاران آنچه که بخواهند و آنرا بنام دین جلوه داده و رنگ دینی و اسلامی به آن می دهند، و از آن طرف ملحدین و بیدینان مسائلی را از دین کم می کنند و در نتیجه دین به گونه دیگری برای مردم جلوه داده می شود زیرا هم بر آن مطلبی زیاد شده و هم از آن کم و کاست شده است و این موجب می شود که امر بر مسلمین مشتبه گردد و اسلام واقعی و راستین را نیابد زیرا مردم از نظر علم و شناخت نسبت به مسائل مذهبی نیازمندند و محتاج به تعلیم و یاد گرفتن هستند و کامل نیستند که خود از راهنما بی نیاز باشند و از طرفی دارای انظار و افکار مختلفی هستند و خواسته ها و هواهای مختلف و حالات گوناگونی دارند (دو در نتیجه آراء و برداشت های متفاوت خواهند داشت) پس اگر حافظ و نگهبانی برای اسلام و احکام آن که پیامبر آورده است قرار ندهند هم مردم فاسد می شوند و هم سنن و احکام الهی و شرایع آسمانی تغییر می یابد و نتیجه این تغییرات و دگرگونی ها فساد و تباهی همه بشر است.

خصوصیات ولی فقیه

بینش اسلامی، ما را به اینجا می رساند که حکومت در زمان غیبت امام عصر (عج) تنها زبینه فقیه است و او باید در راس حکومت اسلامی قرار گیرد و مسئولیت هدایت این کاروان را بر دوش کشد. اداره و رهبری جامعه اسلامی کار ساده و آسانی نیست، چون حکومت اسلامی فقط عهده دار نان و آب مردم نیست بلکه هدفهای برتر و عالیتری دارد که گذر زندگی مادی جامعه فقط مقدمه ای برای آن هدفهاست. حکومت اسلامی باید فرد مسلمان و جامعه اسلامی بسازد و انسانها را از ستم ستمگران و از بند هر طاغوت برهاند و آنها را از مادیات گذر دهد و برای زندگی آماده سازد.

نگاهی به هدفهای حکومت اسلامی و وظایف حاکم اسلامی به خوبی به ما می فهماند که رهبر این حکومت باید از امتیازات ویژه ای برخوردار باشد و هر کسی را نرسد که بر مسند اداره جامعه اسلامی تکیه زند و اداره امور مسلمین را به عهده گیرد لذا در بخش گذشته اشاره کردیم تنها آن کسانی می توانند بار این مسئولیت را بر دوش کشند که از سوی خدا برای این کار ماموریت داشته باشند و آنان پیامبران، امامان و فقیهان هستند.

ویژگی ها و خصوصیات پیامبر و امام را می دانیم و آگاه هستیم که آنان دارای علم الهی هستند و از هرگناه و اشتباهی بدور می باشند و از مقامات معنوی و کمالات روحی برخوردارند پس باید کسی که می خواهد در زمان غیبت امام چنین مسئولیتی را به عهده بگیرد و جانشین امام و حجت او بر مردم باشد، با امام سنخیت داشته و بهره ای از آن کمالات و علوم برده باشد تا اینکه بتواند چنین کاری را بر عهده بگیرد. پس با توجه به وظیفه حاکم اسلامی می توانیم خصوصیات لازم آن را توضیح دهیم.

الف : علم و اجتهاد

چون حکومت اسلامی حکومت قانون است برای زمامدار علم به قوانین لازم است چنانکه در روایت آمده است نه فقط برای زمامدار بلکه برای همه افراد هر شغل یا وظیفه و مقامی داشته باشند چنین علمی ضرورت دارد منتهی حاکم باید افضلیت علمی داشته باشد . ائمه ما برای امامت خودشان بهمین مطلب استدلال کردند که امام باید فضل بر دیگران داشته باشد. قانوندانی و عدالت از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است چیزهای دیگر در آن دخالت و ضرورت ندارد مثلاً علم به چگونگی ملائکه، علم به اینکه صانع تبارک و تعالی دارای چه اوصافی است، هیچیک در موضوع حکومت دخالت ندارد. چنانکه اگر کسی همه علوم طبیعی را بداند و تمام قوای طبیعت را کشف کند یا موسیقی را خوب بلد باشد شایستگی خلافت را پیدا نمی کند و نه باین وسیله بر کسانی که قانون اسلام را می دانند و عادلند نسبت به تصدی حکومت اولیه پیدا می کنند . آنچه مربوط به خلافت است و در زمان رسول اکرم (ص) و ائمه ما درباره آن صحبت و بحث شده و بین مسلمانان هم مسلم بوده این است که حاکم و خلیفه اولاً باید احکام اسلام را بداند یعنی قانوندان باشد و ثانیاً عدالت داشته از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار باشد، عقل هم همین اقتضا را دارد زیرا حکومت اسلامی حکومت قانون است نه خودسری و حکومت اشخاص بر مردم.

اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند لایق حکومت نیست چون اگر تقلید کند قدرت حکومت شکسته می شود و اگر نکند نمی تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد و این مسلم است که «الفقهاء حکام علی السلاطین» سلاطین اگر تابع اسلام باشند، باید به تبعیت فقها در آیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند. در اینصورت حکام حقیقی همان قها هستند پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد نه به کسانی که بعلت جهل به قانون مجبورند از فقها تبعیت کنند. البته لازم نیست که صاحب منصبان و مرزبانان و کارمندان اداری همه قوانین اسلام را بدانند و فقیه باشند بلکه کافی است قوانین مربوط به شغل و وظیفه خویش را بدانند چنانکه در زمان پیغمبر (ص) و امیرالمومنین (ع) اینطور بوده است. مصدر امور باید دارای این دو امتیاز باشد لکن معاونین و صاحب منصبان و مامورانی که به شهرستانها فرستاده می شوند باید قوانین مربوط بکار خود را دانسته و در موارد دیگر از مصدر امر بپرسند.

ب: عدالت و تقوی

کسیکه عهده دار مقام حکومت می شود باید احکام اسلام را پیاده و اجرا نماید و بین افراد عدالت را برقرار سازد . خود نیز باید از گناه و ستم دور باشد و گرد آن نگردد. پیامبر و امام که رهبران حکومت اسلامی هستند دارای مقام عصمت می باشند و از هر گناه و لغزش بدور هستند ولی در زمان غیبت امام که دسترسی به فرد معصوم نیست باید فقیهی عهده دار این مقام بشود که عدالت ملکه او شده باشد. عدالت بدان معنی که به احکام و قوانین مورد تخصص خود پایبند و عامل باشد و عملاً تخلف نکند ، و به تعبیر دیگر روح توحید و ایمان به مبدا و معادش آن اندازه ای

قوی باشد که او را بر انجام هر عمل فریضه واجب الهی وادارد ، و از ارتکاب هر کردار زشت و حرامی بازدارد ، این مرتبه از ایمان را عدالت نامند ، زیرا عدالت بمعنی استقامت و راستی و اجتناب از کژی و انحراف است پس انسان عادل ، یعنی مستقیم در عقاید قلبی ، مستقیم در اخلاق و فضائل روحی ، مستقیم در اعمال و کردار. نکته مهم مسئله « ملکه عدالت » است نه عدالت تنها ، زیرا بسیاری هستند که می خواهند عادل باشند و دوست دارند که از گناه دوری گزینند ولی چون هنوز در این راه پیش نرفته اند و بر خویش تسلط ندارند ، به آنها اطمینان زیادی نمی توان داشت . لذا باید کسی باشد که عدالت برای او ملکه شده باشد و گناه نکردن ، روش معمولی و عادی او بشمار رود.

«اما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً لهواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه و ذلك لا يكون الا بعض فقهاء الشيعة لا كلهم» « هر کسی از فقها که خود نگهدار نگهبان دین و مخالف هوی و مطیع فرمان مولا باشد باید مردم از آنها پیروی (تقلید) کنند و این خصوصیات را برخی از فقهای شیعه دارا هستند نه همه آنها» اگر به ویژگیهایی که این روایت برای فقیه می شمرد توجه کنیم همه آنها در پیرامون تقوی و عدالت است و کسی که از این صفات برخوردار باشد ، شخص عادل می باشد و در برخی روایات اشاره شده است که آنها باید ربانی باشند یعنی کسیکه همه چیز خود را برای خدا می خواهد و فردی خدائی است. پس حکومت اسلامی وقتی می تواند به هدفهای خود برسد که رهبر ان انسانی عادل باشد: «لا يصلح الحكم و لا الحدود و لا الجمعة الا بامام عدل» حکومت و قضاوت و اجرای حدود و برپائی نماز جمعه جز بوسیله رهبر (امام) عادل سامان نمی گیرد. اگر کسی که عهده دار حکومت اسلامی می شود ، عادل نباشد به گناها آلوده باشد و از خصلتها و ویژگیهای منفی برخوردار باشد ، دیگر نمی تواند در جامعه عدالت برقرار کند.

ج: مدیریت و تدبیر

مدیریت و رهبری یک گروه ، تنها در یک مجموعه مسائل علمی ، حاصل نمی شود و هر چه گروه و دسته بزرگتر و هدفی که دنبال می کند وسیعتر و طولانی تر باشد ، اداره آن مشکلتر می شود. رهبر ، برای اداره یک جامعه باید از مشکلات جامعه و مسائل سیاسی اطلاع داشته باشد تا بتواند مردم را در مشکلات ، راهنمایی کند و پیشرو آنها باشد ، لذا تنها آگاهی به فقه و احکام بدون شناخت موضوعات و موارد و نیز صرف آگاهی سیاسی و مذهبی کافی نیست. بلکه ابعاد معنوی و خود ساختگی فقیه و رهبری جامعه، نقش تعیین کننده دارد و آنان که در مبارزه با نفس، چونان طفل نوپایند شایسته این مقام نیستند هر چند اعلم باشند. علی(ع) از جمله خصوصیات را که برای خود می شمرد و به آن دلیل خود را شایسته حکومت می داند، آگاهی به نتایج کارها و قدرت پیش بینی می باشد.

د: شجاعت

از جمله ویژگیهایی که برای یک رهبر لازم است ، شجاعت و شهامت و بی باکی در راه خدا است او باید در مشکلات ، ثابت قدم بوده و کسی نباشد که قدرت تحمل نداشته یا فرد ترسوئی باشد و می دانید که سزاوار نیست آن که سرپرست و نگهبان خون و ناموس و اموال مردم مجری و حافظ احکام خدا و پیشوای مسلمین است بخیل باشد زیرا به جمع کردن مال ، حرص می ورزد و یا آنکه نادان باشد چرا که با نادانی خود، مردم را گمراه می سازد و یا ستمگر باشد که به مردم ظلم کند و یا ترسو باشد تا از روی ترس ، گروهی را بر گروه دیگری برتری دهد و رشوه گیر باشد تا حق مردم را از بین ببرد.

فصل سوم

فهرست عناوین فصل سوم

☒ هدف در حکومت اسلامی و اختلاف آن با سایر حکومتها

☒ نوع حکومت در اسلام

☒ هدف در حکومت اسلامی و اختلاف آن با سایر حکومتها

حکومت از نظر هدف به سه نوع تقسیم می شود:

۱. حکومتی که هدف آن تامین تمایلات شخصی یک یا چند فرد است . در این نوع حکومت تمام نیروها صرف می شود برای ارضاء تمایلات شخصی حاکم یا هیئت حاکمه و آنها که در مسیر اهداف حکومت هستند و حکومت برای دولتمردان هدف است نه وسیله و ملت و آراء و خواسته آنها هیچ نوع ارزشی ندارد همانگونه که مصالح و حقوق واقعی آنان نیز بی ارزش است حق آنست که حاکم یا هیئت همه از این نوع بوده اند.
۲. نوع دیگر ، حکومتی که هدف از آن تامین خواسته های مردم است و چون معمولاً خواسته های مردم یکسان و یکنواخت نیست میزان خواست اکثریت خواهد بود که با نصف بعلاوه یک تحقق می پذیرد و قهراً خواست اقلیت که گاهی ممکن است نصف منهای یک آن ملت باشد نادیده گرفته می شود. در این نوع از حکومت یک اصل ثابت وجود ندارد که بر آن تکیه شود نوع معیار حق و باطل باشد بلکه وظیفه حکومت آنست که از خواسته های عمومی پیروی کند حتی اگر خواسته ملت را خلاف مصلحت خود آنان تشخیص دهد چاره ای ندارد جز آنکه طبق آراء اکثریت عمل نماید و بزبان مردم اقدام کند و برای چنین حکومتی حق و باطل و زشت و زیبا مصلحت و مفسده جز خواست اکثریت

چیز دیگری نیست. حق آنست که اکثریت ملت با آن موافق است و باطل آنست که اکثریت مخالف آن باشد.

اگر ملت خواهان پیشرفتهای مادی و صنعتی و علمی است حکومت هم باید طرفدار آن باشد و اگر طرفدار هرزگی و هوسبازی و عیاشی است حکومت نیز ناچار است که بر هرزگی و فحشاء دامن بزند و وسایل عیش و نوشان را با برنامه های منظم مدرن فراهم سازد.

۳. نوع سوم حکومتی که هدف آن تامین مصالح و منافع ملت و اجراء حق و عدالت است که در مواردی ممکن است غیر از خواست مردم باشد حکومت های الهی آسمانی از نوع سوم هستند زیرا شالوده نظام و حکومت، و قانون و حاکم بر جامعه، از طرف خداوند است و قهراً مصالح واقعی مردم در ابعاد مختلف مادی و معنوی و فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی، در نظر گرفته شده است و هیچ قانون گذاری جز ذات باری تعالی نمی تواند تشخیص دهنده مصالح واقعی انسان باشد و این تنها خداوند عالم حکیم است که خالق انسان است و هادی او بسوی کمال و سعادت و هم او می داند که چه راهی بهتر او را به مقصد اصلی و هدف از خلقت و آفرینش می رساند بنابراین هدف تهیه وسائل رفاهی و بهبود وضع اقتصادی و توسعه فرهنگ و تکنیک نیست بلکه اینها و نظائر اینها اهدافی مقدس و زمینه ای برای هدف اصلی است و آن ساختن انسانها و توجه دادن آنان به خدا و مسائل معنوی است.

بنابراین کسیکه زمام امور مملکت را بدست می گیرد باید فردی باشد که هدف اصلی از حکومت را در نظر داشته باشد و تلاش کند تا جامعه ای مومن و متعهد بسازد و باید توجه داشت که عدالت اجتماعی در جامعه ای که ایمان به خدا و توجه به مسائل اخلاقی و معنوی دارد و هواها و هوسها کمتر بر آنها حکومت می کند بهتر و سریعتر اجرا می گردد تا آن مردمی که محکوم نواع رذائل اخلاقی و هوس های شیطانی هستند و محور فکری آنان تنها

مسائل مادی است. ابوذرها، مقدادها، عمار یاسرها، سلمان ها، مالک اشترها، حجرین عدی ها، عدالت اسلام را به آغوش باز استقبال می کردند ولی طلحه ها و زبیرها و معاویه ها و مغیره بن شعبه ها، از آن گریزان بودند و موانع و سد بزرگی برای اجرای اسلام و عدالت شدند.

پس گذشته از اینکه زنده شدن مسائل معنوی و اخلاقی در جامعه و توجه به خدا هدف اصلی و اساسی مکتب است و بر اساس جهان بینی اسلام باید این انسان در پرتو تربیت و اخلاق قرب به خدا پیدا کند و سعادت جهان دیگرش تامین شود، عدالت اجتماعی و اجراء قانون که هدف دیگر نظام اسلامی است در پرتو اخلاق و ایمان بهتر اجرا خواهد شد بنابراین هدف از حکومت در اسلام نه تمایلات شخصی فرد یا افراد است و نه خواسته ئو تمایلات بی حساب و نابجای مردم بلکه حفظ مصالح و نیازهای واقعی جامعه است که خلاصه می شود در اجرای عدالت بر اساس قوانین و ضوابط اسلامی و تربیت و ساختن انسان برای سیر و حرکت بسوی الله و قهراً در چنین حکومتی مقام و حکومت وسیله است نه هدف مسئولیت است، نه حقی که از آن بهره گیری و سوء استفاده شود. لذا عهده دار شدن حکومت فی حد ذاته، شان و مقامی نیست، بلکه وسیله انجام وظیفه، اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است، ابن عباس می گوید داخل شدن بر امیر المومنین علیه السلام به ذی قار (محللی بوده است که در راه رفتن به بصره در جنگ جمل در آن منزل کرده بودند) در حالیکه با دست خویش کفش کهنه خود را پینه می زد پس حضرت بمن فرمود قیمت این کفش چقدر است؟ ابن عباس می گوید گفتم هیچ قیمت و ارزشی ندارد امام فرمود: «والله لخی احب الی من امرتکم الا ان اقیم حقاً، او ادفع باطلاً» بخدا هر آینه این کفش کهنه در نظر من از حکومت و امارت بر شما محبوب تر است مگر آنکه با آن حقی (یعنی قانون و نظام اسلام) را بیا دارم یا باطلی (یعنی قانون و نظامات ناروا و ظالمانه) را دفع نمایم.

پس نفس حاکم شدن و فرمانروائی برای مردان خدا وسیله ای بیش نیست، اگر این وسیله بکار خیر و تحقق هدفهای عالی نیاید هیچ ارزشی ندارد. لذا در خطبه نهج البلاغه می فرماید: «اگر حجت بر من تمام نشده و ملزم

باین کار نشده بودم آن را (یعنی فرماندهی و حکومت) رها می کردم» بدیهی است تصدی حکومت ، بدست آوردن یک وسیله است نه این که یک مقام معنوی باشد، زیرا اگر مقام معنوی بود کسی نمی توانست آنرا غصب کند یا رها سازد. هر گاه حکومت و فرماندهی وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود قدر و ارزش پیدا می کند و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می شود. بعضی از مردم چون دنیا چشمشان را پر کرده خیال می کنند که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه علیه السلام شان و مقامی است که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا بهم می خورد. حال آنکه نخست وزیر شوروی و انگلیس و رئیس جمهور آمریکا حکومت دارند و این حکومت و نفوذ و اقتدار سیاسی را وسیله کامروائی خود از طریق اجرای قوانین و سیاستهای ضد انسانی می کنند. ائمه و فقهای عادل موظفند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومتهای برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد منتهی چه بکنند؟ مامورند انجام وظیفه کنند، موضوع ولایت فقیه ماموریت و انجام وظیفه است. حضرت درباره این که چرا حاکم و فرمانده و عهده دار کار حکومت شده تصریح می کند که بری هدفهای عالی ، برای این که حق را برقرار کند و باطل را از میان ببرد. فرمایش امام این است که خدایا تو میدانی ما برای بدست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده ایم بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستمکاران است. آنچه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم این بود که «خدای تبارک و تعالی از علماء تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پر خوری و بهره مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جانکاه ستمدیدگان سکوت ننمایند» یا می فرماید: «اللهم انک قد تعلم انه لم یکن الذی کان منا منافسه فی سلطان و لالتماس شیئی من فضول الحطام» خدایا: تو خوب می دانی که آنچه از ما سر زده و انجام شده رقابت برای بدست گرفتن قدرت سیاسی و یا جستجوی چیزی از تمتعات و درآمدهای زائد نبوده است و بلافاصله درباره این که پس او و یارانش به چه منظور کوشش و تلاش می کرده اند می فرماید بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را باز گردانیم و بتحقیق رسانیم و اصلاح را در کشورت پدید آوریم تا در نتیجه آن

بندگان ستمدیده ات ایمنی یابند و قوانین (یا قانون جزائی) تعطیل شده بدون اجرا مانده ات به اجرا در آید و برقرار گردد.

اینک به چند آیه و روایت در بیان هدف از حکومت اسلامی اشاره می شود: «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» هر آینه فرستادیم رسولان خود را و نازل ساختیم با آنان کتاب و میزان را تا مردم قیام بعدل و قسط نمایند (منظور از میزان دین و قوانین الهی است که میزان اعمال و عقائد انسانها است) در این آیه هدف از بعثت پیامبران و انزال کتب و ادیان آسمانی را اقامه عدل و قسط قرار داده است و روشناست که هر حکومتی که پس از انبیاء و رسولان بخواهد ادامه حکومت انبیاء باشد باید همان هدف را تعقیب کند و همانطور که می دانیم ولایت فقیه ادامه امامت و تداوم رسالت و نبوت است پس هدف از حکومت فقیه هم باید مسئله اقامه عدل باشد. «یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق» ای داود ما تو را در زمین خلیفه قرار دادیم پس حکم کن در بین مردم بحق. در این آیه حکم کردن بحق بعنوان نتیجه خلافت داوود بیان شده است.

«هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یرزیکهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین» در این آیه و آیاتی دیگر مشابه آن چون آیه ۱۲۹ و ۱۵۱ بقره و ۱۶۴ آل عمران هدف از بعثت و رسالت پیامبر اسلام را تزکیه و تعلیم کتاب و حکمت قرار داده است، تزکیه، رشد دادن به انسانها است از جهت فکری و اخلاقی و تربیت و پرورش آنان بگونه ای که استعدادهای انسانی و فضائل اخلاقی شکوفا شود و معنا و مفهوم «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه» ای انسان تو میکوشی بسوی پروردگارت کوشیدنی پس او را ملاقات خواهی نمود تحقق پذیرد.

تعلیم کتاب آگاه ساختن انسانها از مفاهیم بلند و عالی کتاب آسمانی است و منظور از حکمت آموختن و بیان نمودن واقعیت های هستی و جهان بینی الهی است و با توجه به آیات گذشته هدف از حکومت انبیاء هم اقامه عدل

است و هم تربیت و تعلیم انسانها و توجه آنان بسوی خدا و واقعیت‌های جهان افرینش و قهراً حکومت امام و یا فقیهی که نایب امام است برای تداوم و تعقیب همین اهداف خواهد بود.

۴. در نامه ای که امام حسین سلام الله علیه در جواب نامه های پی در پی مردم کوفه فرستادند در آخر آن نامه می فرماید: «فلعمری ما الامام الا الحاکم بالکتاب القائم بقسط الدائن بدین الحق الحابس نفسه علی ذلک الله» بجان خودم قسم ، نیست امام مگر اینکه حاکم به کتاب باشد قائم بعدل و قسط باشد و بدین حق عمل نماید (یا دین حق را پیاده نماید) و حبس نموده باشد خود را بر این امور برای خدا. در این جملات امام علیه السلام امام را با این صفات معرفی فرموده است حاکم بکتاب قائم بقسط و دائن بدین حق و اهداف امامت را معرف امام قرار می دهد تا اگر امامی و حکومتی این اهداف را ندارد و حکومتش تحقق بخش آنها نیست معلوم شود که امام حق نیست و در آخرین جمله اش نشان می دهد که انگیزه باید خدا باشد یعنی اگر حاکم بکتاب و قائم بقسط و دائن بدین حق هست، برای خدا است نه برای هواها و انگیزه های شخصی و هیچ حرکتی و قدمی جز برای او و در راه او بر نمی دارد و بجیزی جز او نمی اندیشد.

نوع حکومت در اسلام

حکومت اسلامی هیچیک از انواع طرز حکومت‌های موجود نیست مثلاً استبدادی نیست که رئیس دولت مستبد و خود رای باشد، مال و جان مردم را بیازی بگیرد و در آن بدخواه دخل و تصرف کند، هر کس را اراده اش تعلق گرفت بکشد و هر کس را خواست انعام کند و بهر که خواست تیول بدهد و املاک و اموال ملت را به این و آن ببخشد. رسول اکرم (ص) و حضرت امیرالمومنین (ع) و سایر خلفا هم چنین اختیاراتی نداشتند.

حکومت اسلامی نه استبدادی است نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه بمعنی متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروط از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید

به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است مجموعه شرط همان احکاتم و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی حکومت قانون الهی بر مردم است. فرق اساسی حکومت اسلامی با حکومت‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری در همین است. در این که نمایندگان مردم یا شاه در اینگونه رژیمها به قانون گذاری می پردازند و در صورتیکه قدرت مقننه و اختیار تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است.

شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است. هیچکس حق قانون گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی توان به مورد اجرا گذاشت. به همین سبب در حکومت اسلامی به جای مجلس قانون گذاری که یکی از سه دسته حکومت کنندگان را تشکیل می دهد، مجلس برنامه ریزی وجود دارد که بری وزارتخانه های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می دهد و با این برنامه ها کیفیت خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین می کند. مجموع قوانین اسلام که در قرآن و سنت گرد آمده توسط مسلمانان پذیرفته و مطاع شناخته شده است. این توافق و پذیرفتن، کار حکومت را آسان نموده و به خود مردم متعلق کرده است. در صورتیکه در حکومت‌های جمهوری و مشروطه سلطنتی، اکثریت کسانی که خود را نماینده اکثریت مردم معرفی می نمایند هر چه خواستند بنام قانون تصویب کرده سپس بر همه تحمیل می کنند. حکومت اسلام حکومت قانون است. در این طرز حکومت حاکمیت منحصر به خدا است و قانون فرمان و حکم خدا است.

قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد، همه افراد از رسول اکرم (ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند همان قانونی که از رطف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم (ص) بیان شده است. اگر رسول اکرم (ص) خلافت را عهده دار شد به امر خدا بود. خدای تبارک و تعالی آن حضرت را خلیفه قرار داده است خلیفه الله فی الارض نه این که به رای خود حکومتی تشکیل دهد و بخواهد رئیس مسلمین شود.

همچنین بعد از این که احتمال می رفت اختلافاتی در امت پدید آید چون تازه به اسلام ایمان آورده و جدید العهد بودند، خدای تعالی از راه وحی رسول اکرم علیه السلام را الزام کرد که فوراً همانجا وسط بیابان امر خلافت را ابلاغ کند، پس رسول اکرم علیه السلام (ص) تحکم قانون و تبعیت از قانون، حضرت امیر المومنین (ع) را به خلافت تعیین کرد، نه باین خاطر که دامادش بود یا خدماتی کرده بود بلکه چون مامور و تابع حکم خدا و مجری فرمان خدا بود. باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است و فقط قانون بر جامعه حکمفرمائی دارد. آنجا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم (ص) و ولایت داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول اکرم (ص) هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی ابلاغ کرده اند به پیروی از قانون الهی بوده است. قانونی که همه بدون استثناء بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند. حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است. یگانه حکم و قانونی که برای مردم متبع و لازم الاجرا است همان حکم و قانون خدا است و تبعیت از رسول اکرم ص هم به حکم خداست که می فرماید: « واطیعوا الرسول » از پیامبر پیروی کنید پیروی از متصدیان حکومت یا ولی الامر نیز بحکم الهی است؛ آنجا که می فرماید: « اطیعوا الله اولی الامر منکم » رای اشخاص حتی رای رسول اکرم (ص) در حکومت و قانون الهی هیچگونه دخالتی ندارد همه تابع اراده الهی هستند.